

مهرماه ۱۳۹۸
مهرماه ۱۳۹۸



گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهیدان محمد و حسین ابراهیمی از شهدای دفاع مقدس

پسر در کربلای ۴ و پدر در کربلای ۵ آسمانی شدند

حسین زودتر شهید شد اما پیکرش حدود ۲۰ روز بعد آمد تا همراه پیکر پدرش با هم تشییع شوند

■ **صغری خیل فرهنگ**

وقتی کربلای ۴ شروع شد، حسین در جبهه بود، چهارم دی ۶۵او در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسیدو پیکرش مدتی در منطقه ماند. کمی بعد پدرش به جبهه رفت تا در عملیات کربلای ۵ شرکت کند. او هم در روز ۲۵ دی ۶۵ آسمانی شد، اما حسین رسم ادب را بجا آورد و پیکرش آن قدر در منطقه ماند تا بعد از پیشروی رزمندگان در عملیات کربلای ۵ پیکرش تفحص و شناسایی شود و هم‌زمان با اعلام شهادت پدر، خیر تفحص پیکر او نیز به اطلاع خانواده برسد. اینچنین شد که پدر و پسر کربلایی هر دو با هم در یک روز تشییع شدند. در گفت‌وگویی که با سکیته ذوالفقاری همسر حسنین ابراهیمی (پسر) و سکیته ابراهیمی دختر محمد ابراهیمی (پدر) انجام دادیم، سعی کردیم گوشه‌هایی از زندگی این پدر و پسر شهید را تقدیم حضور تان کنیم.

■ **سکیته ذوالفقاری**

■ **همسر شهید حسین ابراهیمی**

■ **ماه زندگی مشترک**

همسر حسین متولد ۱۲ تیر ۴۳ در روستای دیزج از توابع شهرستان شاهرود بود. ما سال ۶۴ زندگی مشترکمان را آغاز کردیم. خانواده ما و خانواده حسین با هم همسایه بودند. حسین به تمجیدهای مادرش اعتماد کرد و من به تعریفهای پدرم. هر دو ندیده‌همدیگر را پسندیدیم. به مادرم گفتم اگر شما رضایت دارید خواستگاری بیایند. به فامیل ما شام مختصری دادیم و زندگی مشترک را شروع کردیم. عروس ۴۵ روزه بودم که حسین به جبهه رفت. در طول ۹ ماهی که با هم زندگی کردیم دو، سه ماه در جبهه بود و چهار، پنج روز در خانه.

■ **برادر دایی‌ا**

همسرم با شروع جنگ تحمیلی ابتدا به عنوان بسیجی وارد منطقه شد و کمی بعد به عضویت سپاه شاهرود در آمد. دایی‌اش تعریف می‌کرد که یک‌بار می‌خواستیم به جبهه بروم. حسین آن موقع فقط ۱۵ سال داشت. نزدیکی‌های اعزام خودش را به من رساند و اصرار کرد او را با خود به جبهه ببرم. گفتم دایی‌جان هنوز برای تو زود است، به موقع تورا می‌برم. بعد خودم سوار اتوبوس شدم و رفتم. کمی بعد در منطقه انرژی اتمی مستقر بودیم که تیروهای تازه نقل رسیدند. دیدم حسین همراه این نیروها از پله اتوبوس پایین آمد. دودیدم در آغوشش گرفتم. با گریه و زاری رضایت پدر و مادرش را گرفته و با دستکاری شناسنامه خودش را به جبهه رسانده بود. از آن به بعد شدیم یاور و همراه همیشگی.

هر جا می‌رفتم با هم بودیم. لفظ «برادر دایی» را روی خودمان گذاشته بودیم. این طوری هر ما صدم می‌زدیم.

■ **ان الله مع الصابرين**

حسین آقا خیلی به جبهه رفتن علاقه داشت. یک‌بار خواهرش سکیته به‌او گفت این‌قدر جبهه نرو، شهید می‌شوی و... این برادر و خواهر علاقه خاصی به هم داشتند. سکیته همیشه می‌ترسید این دوست داشتن زیاد به جدایی برسد. حسین که حامل خواهرش را دید مکتی کرد و گفت اگر امثال ما جلوی دشمن را نگیرد، چه کسی از دین و مملکتمان دفاع کند؟ اشک‌های خواهر بی‌صدا سرزایر شد. نمی‌توانست حرفی بزند. حسین نکاهی کرد و گفت انّ الله معّ الصابرين.

زمانی که ما تازه از دواج کرده بودیم، نگارنی

خانواده حسین بیشتر هم شده بود. مادرش هم نگران جبهه رفتن‌های حسین بود. به حسین می‌گفت شما تازه عروس و داماد هستید! چند ماه بیشتر نمی‌شود که خامت را آوردی، چند بار رفتی. اگر فکر من نیستی، حواست به زن جوانت باشد، اما این حرف‌ها و این تعلقات نمی‌توانست مانع جبهه رفتن حسین شود. کمی بعد دوباره اعزام شد و به منطقه رفت و من منتظر آمدنش ماندم. انتظاری که هیچ وقت به سر نیامد.

■ **قضای نماز شب**

همسرم خیلی به حجاب اهمیت می‌داد. دوران نامزدی یک‌بار یک در زد و من که در باز کردم دیدم ایستاده و مو توش را کمی آن طرف‌تر پارک کرده است. پرسیدم موتورت خراب است؟ صدایش نیامد. لیجندی زد و گفت نه می‌خواستم ببینم حظوری و باچه حجابی در را باز می‌کنی؟ حسین اهمیت زیادی به نماز شب می‌داد. دایی‌اش که هم‌رزم حسین بود تعریف می‌کرد که یک روز تا آن‌ان ظهر شوه بچه‌ها یکی یکی صف‌های جماعت را پسر کردند. نمازخانه انرژی اتمی پر شد. جاکم آوردیم. حسین ایستاد به نماز و دو رکعت، دو رکعت می‌خواند. پرسیدم چه نمازی می‌خوانی؟ گفت دیشب نتوانستم نماز شب بخوانم می‌گویند قضایا هم درست است. هفت، هشت سال از او بزرگ‌تر بودم و هنوز خود را به نماز شب موظف نکرده بودم.

■ **بروی نرمی گری‌ا**

آخرین مرتبه‌ای که می‌رفت گفتم حسین! این بار قیافهات عوض شده. دستی به صورتش کشید و گفت بد قیافه شدم؟ مکتی کردم، بغضم را خوردم و گفتم برو، برو، برو، برو می‌زدیم. زپ ساکش را بست و گفت شهادت لیاقت می‌خواهد که من ندارم. خاطرت جمع. حسین پس از شش بار اعزام به مناطق غرب و جنوب کشور و ۲۸ ماه و ۲۶ روز حضور در جبهه، عقابت مورخ چهارم دی‌ماه ۶۵در عملیات کربلای ۴ در منطقه شلمچه با اصابت ترکش به سر، صورت، دست و پایش به شهادت رسید.

دی ۶۵بود که با صدای زنگ در به سمت حیاط رفتم. در را باز کردم یکی از آشنایان پشت در بود. گفت مادرتان حال ندارد، نسری به ایشان بزنید. بعد از مکتی نسبتاً طولانی گفت یکی

عکس‌های حسین را می‌خواهم. عکسی به او دادم و با نگارنی راهی خانه مادرم شدم. کسی خانه نبود. در مسیر دلم هزار جارفت و دلشوهره توانم را گرفت. جلوی در منزلمان چند نفر ایستاده بودند و باز هم عکس خواستند. پرسیدم عکس را برای چه می‌خواهید، چه اتفاقی افتاده؟ گفتند چیزی نشده. اما همه راستش را نمی‌گفتند؛ حسین از بین ما رفته بود و من همه دنیایم را از دست داده بودم.

■ **آرام گرفته در ارون**

پیکر همسرم بعد از حدود ۲۰ روز به دست ما رسید. دقیقاً زمانی که پیکر پدر شهیدش هم از راه رسید. رمضان چندری هم‌رزم همسر در خصوص شهادت او روایتی را برایمان تعریف کرد. می‌گفت مأموریت محافظلت از پل به حسین و علی کلباسی داده شد تا نیروهای



آخرین مرتبه‌ای که می‌رفت گفتم حسین! این بار قیافهات عوض شده. دستنی به صورتش کشید و گفت بد قیافه شدم؟ مکتی کردم، بغضم را خوردم و گفتم برو، برو، برو می‌زدیم. ساکش را بست و گفت شهادت لیاقت می‌خواهد که من ندارم. خاطر ت جمع



رسانند. در کربلای ۴ بابا هم جبهه بود، اما نتوانست حسین را ببیند. چون برادرم غواص و در قرظینه بود.

■ **مرگ با عزت**

پدرم همیشه دست‌هایش را بلند می‌کرد و می‌گفت خدایا! یک مرگ با عزت نصیبم کن. هر چه به یاد دارم، دعای بعد از نماز و سفره‌اش این بود. چه مرگی بالاتر از شهادت! وقتی همراه با ۴۰ نفر از رزمندگان شاهرود به عنوان گروه پشتیبانی و تدارکات اعزام شد، در هفت‌تپه مستقر شدند. بابا همراه کاروان کمک‌های مردمی به جبهه اعزام شد. دلش بی‌تاب حسین بود و از ه آشنایی سراغ برادرم را می‌گرفت اما در بی خبری ماند. بعد از اعزام بابا، خبر شهادت حسین را دادند. عزادار حسین بودیم که خبر شهادت پدرم را هم دادند. پیکر بابا و حسین با هم برگشت و هر دو را با هم تشییع کردیم. سخت و باور نکردنی بود. فقط خدا به ما صبر داد.

■ **آشوب‌خانه هفت‌تپه**

در منطقه هفت‌تپه، آشوب‌خانه لشکر ۱۷ علی‌بن ابیطالب(ع) دایر شده بود. آنجا با درختچه‌های بلندی که داشت، بهترین مکان

برای استراحت بود. کارکنان آشوب‌خانه در ۲۵ دی غذا را که برای لشکر می‌فرستند و خودشان مشغول خوردن می‌شوند همان لحظه پنج فروند میگ عراقی، آشوب‌خانه را به خاک و خون خشتی کردن، آر بی جی دشمن سر حسین را شکافت و در جا به شهادت رسید. چندین روز پیکرش در منطقه ماند و امکان جابه‌جایی نداشت. در نهایت پیکرش در پیشروی‌های عملیات کربلای ۵ کشف شد. لباس غواصی تشش بود و در آب ارون افتاده بود. وقتی پیکر حسین به دستمان رسید، قابل شناسایی نبود. گذاشتند ما را و ببینیم. پیکر شهید هم‌زمان با پیکر پاک پدر بزرگوارش تشییع شد. هر دو را در گذرگاه شهدای روستای دیزج به خاک سپردیم.

■ **سکیته ابراهیمی**

■ **دختر شهید محمد ابراهیمی**

■ **غواص کربلای ۴**

پدرم متولد اول خرداد ۱۳۰۸ دیزج بود. بابا از همان دوران نوجوانی به کشاورزی مشغول شد. ازدواج کرد و حاصل این ازدواج هشت فرزند بود. ما خانواده با محبتی بودیم. علاقه بینمان مثال‌زدنی بود. بین پدر، مادر و حسین، بین خواهرها و حسین. پدر اما دوستان ساعتی را برای فرق می‌کرد. طاقت دوری حسین را نداشت. با اعزام‌های بعدی حسین، خودش را به جبهه

گفت‌وگو



گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید وحید ابراهیمی ورکیاتی از شهدای عملیات کربلای ۵

شهادت وحید نردبان شهادت پدرش شد

■ **مبینا شانلو**

شهید وحید ابراهیمی ورکیاتی بعد از شهادت برادرش مجید که در عملیات الی بیتالمقدس آسمانی شده بود، عزم جهاد کرد. او به مادرش گفته بود: «تکلیف امروز دستور امام است!» رفت و در ۲۱ دی ۶۵در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. اما جهاد در خانه‌شان ادامه داشت. کمی بعد پدرش حسن ابراهیمی هم راهی شد و در کربلای ۸ به شهادت رسید و پیکر سوخته‌اش کنار دو فرزند شهیدش مجید و وحید ابراهیمی ورکیاتی به خاک سپرده شد. به مناسبت سالروز شهادت وحید ابراهیمی ورکیاتی پای صحبت‌های خواهرش زهرا ابراهیمی ورکیاتی نشستیم تا از این شهید بر ایمان روایت کند.

■ **رزق حلال آهنگر**

وحید در ۲۷ خرداد ۴۵ در تهران متولد شد. پدرمان مرد با‌ایمانی بود که با آهنگری، روزی حلال به خانه می‌آورد. وحید زیاد اهل درس و مشق نبود، اما همیشه نمرانش عالی بود. مسجد خانه اول وحید بود. از بازی گرفته تا کلاس زیمناستیک و قرأت قرآن همه وقتش را در مسجد می‌گذراند. تمام ماه مبارک کت و وحید گفتم. با دلخوری گفت

برادرم در روزهای مبارزه با رژیم شاهنشاهی چودستی به دست می‌گرفت و به نظاهرات می‌رفت. اعلامیه پخش می‌کرد و خیلی کارهای دیگر انجام می‌داد. بعد از پیروزی

انقلاب وقتی پایگاه بسیج در مسجد راه افتاد، حضورش در مسجد و امور فرهنگی بیشتر شد. از موتور شخصی‌اش در گشت‌های شبانه استفاده می‌کرد.

فقط دست‌هایش را دور گردن پسرش انداخت، او را محکم در آغوش گرفت و گفت برو به سلامت! تو که از علی اکبر حسین(ع) قربانت بسروم، عزیز تر نیستی. وحید در جبهه به درسش ادامه داد و دیپلمش را گرفت. یک بار هم به افتخار جانبازی ناثل شد. نزدیک دو سال حضورش در جبهه امدادگر، تخریبچی و مداح بود.

■ **بابا و کربلای ۸**

وقتی وحید روز ۲۱ دی ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید و خبر شهادتش را به مادر دادند، رو به آسمان کرد و گفت خدایا! رضای‌ام به رضای تو! فقط به من صبر بده! وقتی پیکر وحید را آوردند پدر کنار تابوت ایستاد و گفت رضای‌ام به رضای خدا و شروع به گریه کرد. مادر کیسه نقل را از زیر چادرش بیرون آورد و همه را روی سر و صورت وحید ریخت و زیر لب گفت عزیز مسادرا دامادیت مبارک! بعد از شهادت وحید، پدر هم راهی جبهه شد. کمی بعد در عملیات کربلای ۸ او هم به شهادت رسید و پیکرش کنار دو فرزند شهیدش مجید و وحید در بهشت (زهر)س) به خاک سپرده شد.



خبر شهادتش را به مادر دادند، رو به آسمان کرد و گفت خدایا! رضای‌ام به رضای تو! فقط به من صبر بده! وقتی پیکر وحید را آوردند پدر کنار تابوت ایستاد و گفت رضای‌ام به رضای خدا و شروع به گریه کرد. مادر کیسه نقل را از زیر چادرش بیرون آورد و همه را و از زیر چادرش بیرون آورد و همه را روی سر و صورت وحید ریخت و زیر لب گفت عزیز مادر! دامادیت مبارک!

جدول سودوگو

ارقام تا۹راطوری قراردهیدکه

در هر ردیف،ستون ومرعب‌های

کوچک‌سه‌درسه‌فقط یک‌بار

به‌کارورند.

جدول کلمات متقاطع

■ **پاسخ جدول شماره ۶۲۹۵**

۷	۸	۱	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

از راست به چپ

۱- ارفاق - وصف ملک غیر قابل فروش در شرع اسلام- نزدیک‌بینی
۲- تنگه بین جزیره سیسیل و خاک اصلی ایتالیا- تور بزرگ کاهکشی
- کجای آذری‌زبان
۳- دستان‌ویز- سیراب‌کننده تشنگان
- ناز
۴- عود- آموزگار- تعداد چیزی را مشخص کردن
۵- پول ژاپن
- حق حساب
- شهری نزدیک اردبیل- جوی خون
۶- سخن بیهوده
- آتشفشانی در ایتالیا- مرزبان
۷- مدرسه پدربزرگ‌ها- الگو- نقشه و نما
۸- قهرمان فصل گذشته لالیگای اسپانیا
۹- گل چشم- دریاچه‌ای در ارمنستان
- تابلوی دوختنی
۱۰- زرتشتی
- تالا- میوه بهشتی
۱۱- شامل همه
- سوره را یزتی
- اما- گریه عرب
۱۲- شاه مادها- نمایش غم‌انگیز- قسمت حساب رایانه
۱۳- پول میانمار- گوارا- خصلت
۱۴- از آلات موسیقی قدیمی
- از نخست‌وزیران هند- زاده شده
۱۵- قدرت و توان
- بازسازی
- روشن و آشکار

از بالا به پایین

۱- از القاب حضرت زهرا- مراقبت
۲- فیلم غرب وحشی
- نوع استفاده از زمین‌های یک منطقه
- آش
۳- پیامبر صبور
- سن‌گوو- کشاورز
۴- دو تان‌ون
- پایتخت لیبی
- صبور
۵- حشره خونتخور
- نام خانوادگی
- پایتخت فیجی
۶- منسوب به بنی‌امیه
- سمت چپ
- نیمسال تحصیلی
۷- پنجاه‌وششمین سورهٔ قرآن
- نمایانگر مجموعه در ریاضی
- پسوند خریدار
۸- از آب‌ها در قانون شرع
- سدی برروی رود نیل
- پوسیده
۹- باشکوه
- نوعی پارامیتری در فوتبال
- عالم غیب
۱۰- دستی
- از چهار عمل اصلی در ریاضی
- مصون
۱۱- چیزها
- چماق
- امت‌ها
۱۲- از نامه‌های خدا به معنای نگهبان
- نوعی شنا
- علامت بیماری
۱۳- پدر عمار
- شهری در آذربایجان شرقی
- اصطبل
۱۴- پر حرفی
- شجاع
- تند راه رفتن
۱۵- روستای پلکانی کردستان
- طی کردن و پیمودن